



افغانستان در چنبره جیو اکونومی امریکا

(پایپ لین ها، پایگاهها، جنجالها ها)



چه باید کرد؟

تهیه و نگارش: میر عبدالواحد سادات

اهدا: این کتابواره را به آنانی اهدا مینمایم که از تأسیس کمپنی شرق الهند تا رسیدن پای غول یونیکال در منجلا بزرگترین بازیهای پیچیده تاریخ، اعم از "بازی بزرگ"، "جنگ سرد" و معاملات و کشمکش های "جیو اکونومی" جاری صادقانه، در دفاع از مصالح و منافع علیای وطن و مردم قرار داشته و از آرمانهای همیشه جاویدان آزادی، ترقی و عدالت پاسداری نموده و مینمایند.

سخن آغازین:

از چندی به اینطرف بحث های پیرامون "ایجاد پایگاه نظامی امریکا در افغانستان" در داخل و خارج کشور مطرح "و یا تائید و تردید خلاصه گردیده است؛ اینگونه "No" و "Yes" گردیده است. یک بخش از این بحث ها با "برخورد ها باعث میگردد تا تمام جوانب مربوط به این مسئله ای با اهمیت در سرنوشت افغانستان و منطقه و دارای تاثیرات عمده در عرصه بین المللی با تمام عمق و پهنای آن مورد توجه هموطنان قرار نگیرد. البته تعدادی از هموطنان در زمینه برخورد همه جانبه را انجام داده و نظرات مستدل شان را ارائه نموده اند. به ادامه تلاش های هموطنان عزیز و احترام به نظریات شان، این قلم نیز کوشش کرده است تا پس منظر مسائل جاری را بررسی و اهداف و انگیزه های اساسی و پشت پرده بحران موجود را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

واضح است تا علل "مریضی" خود را تشخیص نه نماییم، چگونه خواهیم توانست، نوعیت تداوی را مشخص بسازیم. در احوال مشخص کنونی عوامل بسیار خطرناک داخلی و خارجی در حال رشد است که هست و بود افغانستان را تهدید مینماید، چگونه ممکن است از طرح و بررسی این مسائل کلیدی طفره رفت و با یک "پرسش ماهرانه" مسائل بعد از سال (۲۰۱۴) را در دستور کار و روز قرار داد.

این تقدم و تأخر در طرح مسائل بسیار سوال برانگیز بوده و از موجودیت "کاسه پر از زهر" زیر این نیم "کاسه مالا مال از شهد" امریکا - انگلیس هوشدار باش و زینهار می‌دهد. به هر حال از آنجای که مسئله مستقیماً بسرنوشت وطن و مردم ما ارتباط می‌گیرد، سکوت و سکون را در مورد جایز ندانسته، به انگیزه حُب وطن و مردم و تنها در راستای منافع آنان به بررسی موضوع می‌پردازیم. امیدوارم طرح این مسائل باعث توسعه دامنۀ بحث گردیده و بتواند راه را بسوی گفتمان همه جانبه مردمی مساعد و گسترش دهد و هر فرزند افغانستان و هر شهروند کشور با هر فکر و اندیشه سیاسی که داشته و دارد و در هر کجای از شطرنج سیاسی افغانستان که قرار داشته و یا دارد، بتواند صادقانه درد دل و صدای خویش را بخاطر هست و بود مادر وطن آغشته به خون بلند نماید.

رئوس مطالب مطروحه در این نبشته از این قرار میباشد:

— پروسه تضعیف مرحله به مرحله افغانستان در ورای سیاست های امریکا:

— امریکا و اهداف جیوپولیتیک بخاطر پایگاه های نظامی در مراحل:

- قبل از جنگ سرد

- در جریان جنگ سرد

- در مرحله جاری جیواکونومیک (انرژی محور)

— موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی افغانستان (در ازمینه ها و دالان های تاریخ)

— پایگاه نظامی یکی از اهداف قبلی و اساسی امریکا

— پایپ لین و پایگاه در خدمت جیواکونومی امریکا

— پایگاه وسیله سیطره بر منطقه و خیزش به آسیای میانه

— پایگاه ضرورت افغانستان؟ و یا وسیله برای رسیدن به اهداف و مقاصد امریکا!

— مسئله پایگاه و عکس العمل های کشور های همسایه، قدرت های منطقوی و در گیر

— چالش های موجود در برابر هست و بود افغانستان

— چه باید کرد ها:

- برخورد واقعگرایانه

- شناخت جیوپولیتیک موجود جهانی

- رفتن بسوی گفتمان های ملی، مردمی و همه جانبه

البته در لابلای مسائل فوق الذکر، مطالب مبرم مرتبط با این بحث نیز مطرح خواهد گردید.

بخاطر ارائه بهتر و جلو گیری از خسته کن شدن برای خواننده عزیز مطالب تحت عناوین جداگانه و بغل صفحه ارائه میشود. ذکر این نکته خالی از مفاد نخواهد بود تا اذعان نمایم که این نبشته چنانچه معمول گردیده "بیطرف نبوده" و واضحاً در پیوند با مصالح وطن و منافع مردم تهیه گردیده و جانبدار آنان میباشد. البته خواننده عزیز میتواند مطمئن باشد که در بررسی مسائل بیدون حُب و بُغض و یا شعار گرایی و شعار زدگی، واقعیت های عینی و تلخ مطمح نظر خواهد بود. در لابلای نوشته هرگاه ضرورت ذکر نام اشخاص مطرح بوده، به اسم و تخلص اکتفا گردیده که به هیچوجه کم بها دادن به بزرگان مطرح نمیشود.

قبل از پرداختن به اصل موضوع، شاید توضیح این مطلب نیز ضرورت باشد که: تراژیدی افغانستان و تداوم آن معلول و محصول مداخله خارجی است که در ایجاد و تداوم آن ایالات متحده امریکا، اتحاد شوروی (روسیه فعلی)، پاکستان، ایران، عربستان سعودی و ... مسؤلیت داشته و دارند و طبعاً بررسی جداگانه را ایجاب مینماید. صاحب این قلم افتخار دارد که در گذشته مواردی را در زمینه مطرح نموده و امیدوار است در آتیه نیز در این ارتباط مصدر کار سودمند شود.

از آنجائیکه موضوع بحث مرتبط با نقش امریکا میباشد لذا در این نبشته عواقب این نقش منفی بخصوص در احوال جاری مورد بررسی قرار گرفته است.

قابلیت آقای کرزی در کشف و افشای ؟ مسئله پایگاه نظامی:

آقای کرزی به حیث "موفقترین" چهره در تطبیق گام به گام سیاست های امریکا - انگلستان در افغانستان، که برخلاف تصور عامه، بسیار با مهارت عمل مینماید، در چند ماه اخیر ببرکت حس ششم و "فراست" کسبی ناشی از مجاورت با "هوشیاران جهان"، گویی کف دست امریکایی ها را خوانده و به این "کشف بزرگ" نایل آمده که گویا "امریکایی ها میخواهند پایگاه نظامی بسازند" و چطور و چکار... و بعداً در یکی از مصاحبه ها با چهره بسیار جدی و عبوس، در حالی که انگشت شهادت را تکان میدهد، خاطر نشان مینماید که: «...اما من مخالف کلمه "دایمی" هستم...». فاعتبر و یا اولابصار!

هموطن عزیز! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! باری در کتاب (مجموعه اندرزها) خوانده بودم: «آنانکه

خود را هوشیارترین همه فکر میکنند، مرتکب بدترین اشتباهات میشوند و در آخر کار همانندی زاغ

هوشیار که چه چیزها را نوش جان نمی نمایند». بیچاره رئیس جمهور فراموش کرده است که طرح این مسئله سابقه بسیار طولانی دارد و ابداً تازه و جدید نمیباشد و احتیاج به "رمالی" و "کف شناسی" ندارد، انسانهای با حافظه متوسط بخوبی میتوانند مسائلی را بخاطر آورند که چگونه سناتور جان مکین و خانم کلینتن (سناتور آنوقت نیویارک) در سال (۲۰۰۵) در سفری که به افغانستان داشتند؛ این موضوع را مطرح کردند و طی چند سال اخیر این موضوع چندین بار از زبان مقامات بلند پایه امریکا به عبارات مختلف ابراز گردیده است.

انتخاب و بالا کشیدن این مسئله جنجالی در همان شب و روز:

واضح است که طرح این مسئله در همان شب و روز (حدود چهار ماه قبل) بروی محاسبه بسیار دقیق (مشاوران پشت پرده) که خواسته اند با یک تیر دو نشان را بزنند صورت گرفته است؛ زیرا تجربه ده سال گذشته نشان میدهد، هر زمان که خر لنگ امریکا - انگلیس در گل افغانستان بند مانده است؛ برای تغییر و تحریف اذهان خلق الله یا از داخل و یا از آنطرف اوقیانوس ها مسئله پر سر و صدای را مطرح کرده اند. امپراتوری وسیع تبلیغاتی که در خدمت شان قرار دارد اگر هیچ سوژه نیافته اند، درامه "ناقضان حقوق بشر" (مشمول در دولت)، جنگ سالاران (اجزای متشکله دولت) و یا ... را پیشکش کرده اند.

بحران مشروعیت که از همان ابتدای خشت کج "قرارداد بن"، دامنگیر دولت میباشد با درامه انتخابات ریاست جمهوری و ایجاد پارلمان سوپر ارتجاعی کنونی به اوج خود رسیده و ثقل گسترده و جنجال های پیرامون آن با شروع جلسات ولسی جرگه بخاطر تعیین رهبری شان افتضاح را به اوج آن رسانید که طبعاً مایه شرمساری بزرگ برای دولت و حامیان دروغین دموکراسی بشمار میرود.

برای تغییر و انحراف اذهان عامه دست اندرکاران امور بصورت عاجل "دوسیه قدیمی طرح ایجاد پایگاه نظامی دائمی" امریکا را بحیث مبرمترین مسئله در دستور کار روز قرار دادند و با استفاده از امکانات وسیع تبلیغاتی بحث های داغ را در رابطه سازماندهی نمودند تا بتوانند همزمان چند پاخته را با یک تیر شکار نموده و اذهان عامه را تغییر و انحراف بدهند تا معاملات ننگین "بی سر و صدا" انجام یابد و درامه مضحک (بازیهای قرون وسطایی قومی)، نخستین افاده ها و هسته های برای "دمکراسی" را مدفون و پارلمان سوپر ارتجاعی به درد بخور را برای صحنه گذاری بر پلانهای بعدی منجمله تأیید پایگاه نظامی و... بوجود آورند و از جانب دیگر با طرح مسئله پایگاه، نوعی "ذهنیت سازی" و پالایش اذهان را برای پلانهای مطروحه خویش در رابطه را انجام بدهند و به اصطلاح "ترسک" مردم را از ایجاد "پایگاه و حضور دوامدار" و ... بپراندند. زیرا "پایگاه سازی" یکی از اهداف اساسی و استراتژیک امریکا - انگلستان میباشد و تمام

جان کنی و جان فشانی و لشکر کشی ها بخاطر همین هدف صورت گرفته است. بناءً بسیار ضرور است تا شکل دهی اذهان در پیوند به این خواست و هدف انجام یابد و طبعاً در رابطه تجارب گسترده را در اختیار دارند و چنانچه خود شان تعریف مینمایند که: «نقش اصلی در "تحقیق و انکشاف" لازمه خطوط اساسی و نیز راه های حل و فصل و بیرون رفت، چگونگی و انجام برخورد ها و فعالیت ها برای دولت امریکا بر عهده سازمانهای است که به "فکر انباره" مشهور اند...»

در جای دیگر مرتبط به همین موضوع میخوانیم: «شورای روابط خارجی که در سال (۱۹۲۱) تشکیل یافت و اعضای آن اکنون در حدود ۳۶۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر میباشند؛ در گروه ها و بخش های مختلف کار میکنند، آنان در زمینه اقتصاد، گلوبالایزیشن، حقوق بشر، امنیت داخلی، سازمانهای بین المللی، رسانه ها، جنگ و مناقشات، علم و تکنولوژی، تروریسم و سیاست های امریکا در عرصه های مختلف نظر و مشوره میدهند، گزارش مینویسند و نیازها و خط مشی ها را تیوریزه میکنند. به این ترتیب این شوراها تنها درگیر سیاست خارجی نمیباشند بلکه تقریباً در همه جا دست می اندازند.»

- طفره رفتن از مسائل و سوالات اساسی که همین اکنون مطرح میباشد. در حال که مبرمترین مسائل مربوط به هست و بود افغانستان مطرح است و بدون بررسی و حل و فصل آن رسیدن تا سال (۲۰۱۴) زیر سوال جدی قرار میگردد، بسیار آگاهانه از طرح این مسائل طفره میروند.

اهم این مسائل و سوالات بدین قرار بیان میگردد:

- در این دهسال چه نتایج وجود دارد؟

- بحران اعتماد و بحران مشروعیت؟

- نبود دولت مشروع و فاقد حاکمیت ملی؟

- قوای مسلح ما در کجا رسیده است؟

- به عوض بازار آزاد، بازار فساد؟

- نهادینه کردن فساد و اقتدار جنگ سالاران؟

و در بعد خارجی:

— سیاست های کجدار و مریز امریکا و انگلستان

— مداخلات گسترده پاکستان و دسایس ایران؟

و غیره و غیره که هست و بود افغانستان بدان ها ارتباط دارد، بدون پرداختن به این مسائل اساسی، طرح مسئله جنجال بر انگیز پایگاه ها، نوعی خاک زدن بچشم مردم است و طبعاً در راستای منافع امریکا - انگلیس مفید تمام میشود، اما تجربه دردناک و خونبار نشان میدهد که کاملاً به ضرر افغانستان تمام میشود. این افغانان اند که بخاطر "خانه خویش" باید سنجش های عمیق و همه جانب را انجام بدهند و به عوض ده بار، صد بار پل و گز نمایند.

در دهسال قبل زمانی که کار نظامیان امریکا، از طریق زد و بند با "اتلاف مخالف طالبان" پیشی گرفت، "سیاستمداران" آنکشور به عجله عجیب و غریب به بن شتافتند و به اصطلاح وطنی ما "حلال و مردار" قرار دادی منعقد و اداره انتقالی را سازماندهی نمودند که میتوان آنرا کلوخ ماندن و از آب گذشتن قلمداد کرد و این مردم بیچاره ما میباشند که در این مدت کفاره آن "خشت کج" نهادن را میپردازند.

اکنون که در دهمین سالگرد آن قرار داد داریم، هر انسان واقعبین میتواند قضاوت نماید که آن کار خام به مفاد افغانستان نبوده و دستاورد آن این است که از لحاظ

- حفظ کشور و هست و بود آن

- تصاحب کشور خویش

در "نقطه صفری" قرار داریم و اگر این مکتب و این ملا باشد با همین بحران مزمن که دامنگیر ما است و ستون فقرات افغانستان را تخریب مینماید، چشم امید بستن به چند پایگاه نظامی به مفهوم آن است که ما در برابر سیل مدهش، ساختن خانه های ریگی را "تضمین" کننده "خانه" مشترک "خویش قلمداد نماییم؛ در آنصورت باید گفت که پایگاه "نظامی بسیار خوب است" تا از همین دولت طراز جهادی - طالبی و مافیایی و فساد سالاران و جنگسالاران حراست نماید.

درست با درک و درس این تجارب دردناک، به طرح این مسائل و سوالات میپردازیم و "زخم خونین" را باز مینماییم تا تشخیص دقیق صورت گرفته و تدابیری بخاطر علاج آن مفید واقع گردد.

افغانستان - امریکا و پروسه تضعیف مرحله به مرحله:

بعد از ختم جنگ جهانی دوم که ایالات متحده آمریکا بنابر دلایل معین تاریخی عهده دار رسالت انگلستان در بعد جهانی گردید و در راس سیستم جهانی سرمایه داری قرار گرفت، مقارن با سالهای است که در یک پلان استعمار کهن در وجود یک تولد نامیمون، پاکستان در منطقه نقب گذاری و خلق گردید.

این سالهای آغازین جنگ سرد و تقسیم جدید قدرت در عرصه جهانی و بین المللی میباشد. در آرایش جدید توازن قدرت بین المللی و تعیین ساحات نفوذ در شطرنج ابر قدرت های مسلط و رقیب (امریکا و اتحاد شوروی)، امریکا از همان زمان تا (۱۹۷۳) و (۱۹۷۸) و بنوعی تا (۲۰۰۱) بر اساس منافع و مصالح جیوپولیتیک خویش، همیشه افغانستان را از عینک پاکستان (متحد سیاسی و نظامی خویش) دیده است. با تمام شکایات و رسوا گردیدن پاکستان، نتنها به حیث "مرکز تروریسم" بلکه به مثابه حامی تروریسم جهانی تا کنون علایم در تغییر سیاست امریکا در قبال پاکستان در عمل وضاحت ندارد و حتی در این اواخر تشویش فراوان وجود دارد که "خالق پاکستان"، انگلیس تلاش وسیع را رویدست دارد تا یکبار دیگر، کشور ما را به آن تسلیم نماید.

طی تمام این سالها، در برابر مراجعات مکرر زمامداران وقت افغانستان بخاطر جلب همکاری امریکا در عرصه های اقتصادی و نظامی پیوسته شرایط خاص، مطابق به منافع و بر وفق مراد پاکستان را مطرح کرده و همیشه جواب منفی توأم با بی اعتنایی و تحقیر ارائه گردیده است.

تصور و اظهارات ریچارد نیکسن (در سمت معاون رئیس جمهور امریکا) بعد از سفر به افغانستان، بسیار موهن و تحقیر آمیز بود. محقق و دپلومات امریکایی «لیون پاولادا» تصور و بر خورد آنوقت امریکا را چنین خلاصه مینماید: «... امریکایی ها افغانستان را به صفت یک سرزمین دور افتاده که در آن به قول کپلنک قبایل وحشی و ددمنشی سکونت داشته، که افراد آن قانون شکنان متعصب مذهبی، متنفر از بیگانگان درک مینمودند.»

در سال (۱۹۴۸) هنگام سفر شاه محمود خان صدر اعظم وقت، جورج مارشال وزیر خارجه وقت امریکا، حین مباحثه پیرامون دریافت کمک های نظامی و اقتصادی امریکا، برخورد بسیار تحقیر آمیز با او انجام داد.

در سال (۱۹۵۱) در ملاقات سفیر افغانستان در واشنگتن، محمد نعیم خان پاسخ جورج مکی معاون وزیر خارجه به او، هنگام بحث پیرامون دریافت کمک نظامی بمراتب تحقیر آمیز تر از حادثه قبلی بود. محمد نعیم خان هنگام بحث روی دریافت کمک های نظامی گفته بود: «اگر این کمک نزدیک و مشهود نباشد، شاید افغان ها مجبور شوند با روس ها مفاهمه نمایند. معاون وزیر خارجه در پاسخ، نمره تلفون سفارت اتحاد شوروی در واشنگتن را از سکرتر خود خواسته، بروی کاغذ نوشته و برایش میدهد.»* 2

بعد از سال (۱۹۷۳) که مداخلات پاکستان در افغانستان آغاز یافت، امریکا در برابر اقدامات حکومت بوتو، مبنی بر جا دادن، تربیه، تسلیح و تجهیز مخالفان جمهوریت اول افغانستان که توسط نصیر الله بابر اداره و کنترل میگردید، "چراغ سبز" نشان داده و آن پروژه را مورد حمایت قرار داد.

بعد از سال (۱۹۷۸) که حدود این مداخلات گسترش یافت، امریکا به مثابه حامی تجاوز پاکستان، داخل اقدام گردید و چنانچه بارها افشا گردیده و در سال (۱۹۹۸) بریژنسکی در مصاحبه با نول آبرواتور، افشاء ساخت؛ در ماه جولای سال (۱۹۷۹) فرمان کمک به تنظیم های جهادی در پاکستان از طرف کارتر رئیس جمهور وقت امریکا صادر گردید و کار وسیع با پاکستان بخاطر آماده ساختن آنان و گسیل آن به افغانستان بخاطر عملیات خرابکارانه انجام یافت.

بریژنسکی که خود یکی از طراحان این عملیات محسوب میشود، در کتاب خویش اعتراف مینماید که چگونه بخاطر مقصد جیوپولیتیک، قوتهای نظامی اتحاد شوروی را به افغانستان کشاندند و بدینترتیب افغانستان به مرکز تصفیه حساب ابر قدرت ها و نطح جنگ سرد مورد استفاده قرار گرفت.

جزئیات این مسائل در آثار و کتابهای زیاد افشا گردیده است و منجمله دگروال یوسف مسئول بخش افغانستان در (آی.اس.آی) در کتاب خویش «تلك خرس» یک بخش زیاد اسرار جنگ اعلام شده بر ضد افغانستان را افشا ساخته است. وی مینویسد: «... امریکایی ها بارها گفته اند که این یک عملیات عالی (سی.آی.ای) بخاطر درگیر ساختن اتحاد شوروی در یک جنگ بی مفهوم است.»

در زمان حضور نظامی اتحاد شوروی در افغانستان (۱۹۸۰-۱۹۸۹) امریکا پالیسی را در پیش گرفت تا از یکطرف در بُعد دپلوماسی مانع حل و فصل مسایل افغانستان توسط موسسه ملل متحد گردد و از جانب دیگر در برابر برآمدن قوتهای نظامی اتحاد شوروی موانع ایجاد نماید، چنانچه این حقایق منجمله توسط حسن الاهیکل، کوردو ویز و سلیک هریسن افشا گردیده است. کوردو ویز و سلیک هریسن در کتاب شان «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان» مینویسند: «... لیکن در آنوقت اکثراً پالیسی امریکا این بود که جنگ تا آخرین افغان دوام نماید.» و به ادامه مینویسند: «... در سال (۱۹۸۳) یوری اندروپوف رهبر وقت اتحاد شوروی مصمم بود قوای آن کشور را از افغانستان بیرون کند اما اداره ریگن عملاً مانع آن گردید.» زیرا هنوز انتقام ویتنام بشکل کامل آن گرفته نشده بود.

در آن سالها امریکا بخاطر سمت دهی درست جنگ اعلان نشده بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان کمیسیون آتی را به ترکیب جنرال کیسی رئیس سی.آی.ای، جنرال اختر عبد الرحمن رئیس آی.اس.آی و سعودالفیصل رئیس استخبارات رژیم سعودی به مسئولیت جنرال ضیالحق ایجاد کرد. نتایج کار این کمیسیون که با پول فراوان شیخ های عرب، مواد مخدر و ارسال گسترده سلاح و مهمات از چندین کشور تقویه میگردید در وجود هزاران افغان و عرب و عجم، چنان زهری را در خارزار افغانستان کشتند که نه

تنها منطقه و جهان را مسموم ساخته، بلکه امروز به مثابه تروریسم بین المللی از همان مرکز (پاکستان) بزرگترین خطر را در برابر تمدن جهان بوجود آورده است. شرارت پیشه گان نامدار جهان، منجمله اسامه بن لادن و هزاران عرب بی وطن دیگر از دستاورد های همان کمیسیون بحساب می آید.

بعد از موافقتنامه ژنو (۱۹۸۸) آمریکا بر خلاف تعهدات خویش پیرامون موافقت نامه، بحیث گرانطور و نادیده انگاشتن امضای وزیر خارجه اش (شولتس) به ارسال سلاح و کمکهای دوامدار و در سازماندهی جنگ معروف جلال آباد با اردوی پاکستان همنا گردید.

شکست اردوی پاکستان در جنگ جلال آباد که هزاران شرارت پیشه عرب و جنگجویان تنظیم های جهادی را رهبری میکرد؛ یکی از صفحات درخشان بخاطر دفاع از تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی کشور بر ضد پاکستان و تجاوز خارجی بحساب می آید.

از سال (۱۹۹۲) تا (۱۹۹۶) با صدور تنظیم های جهادی بکابل و آغاز جنگهای خانمانسوز که دمار از روزگار مردم بیرون کرد و باعث نابودی اساسات مادی و تخنیکی کشور و نابودی اردوی ملی افغانستان گردید؛ امریکا ظاهراً خود را بیطرف جلوه میداد اما در عمل مصروف تدارک و خلق پروژه جدید خود بود. پروژه که بتواند در خدمت اهداف جدید مرحله جیواکونومیک قرار گیرد، زیرا دیگر وسایل جنگ سرد یعنی تنظیم های جهادی، وظایف محوله را انجام داده بودند.

دلچسپ است بخاطر بیاوریم که چگونه همزمان با طراحی پروژه طالبان، سر و کله گولهای نفتی «بریداس و یونیکال» در افغانستان و منطقه پدیدار گردید و مردم ما برای نخستین بار با این نامها آشنا شدند.

واضح است که امریکا بحیث حامی طالبان، از ورود آنان به کابل استقبال کرد و مدتها تلاش نمود تا "مخلوقش" را به صراط مستقیم عیار نماید. سر انجام آنچه طی بیشتر از ربع قرن در افغانستان و منطقه کشت کردند تا جنگ سرد را ببرند، بشکل شعله های آتش در یازدهم سپتامبر سال (۲۰۰۱) در برجهای سمبول قدرت امریکا سر برآورد.

سازماندهی هجوم نظامی امریکا بر افغانستان در اکتوبر همان سال، در ظاهر امر بخاطر نابودی القاعده و طالبان سازماندهی گردید. اما اکنون که ما در دهمین سال آن حوادث قرار داریم، میتوانیم مشاهده نماییم که بالآخر آن هجوم نظامی، جایگاه طالبان در شطرنج افغانستان عوض گردیده و شاخه های القاعده احتمالاً عهده دار رسالتهای دیگر باشند. بی جهت نبوده است که با تمام جنگ و کشتار و جباریت خاص رامزفلد وزیر دفاع وقت امریکا رهبری طالبان و القاعده به امانت و سلامت به پاکستان وضع الجیش یافتند. با این مروری که بر برخورد امریکا با افغانستان انجام یافت، بد نخواهد بود تا روی این نکته مکث نماییم که آیا امریکا اشتباه کرده است؟

واضح است که امریکا و سایر قدرتهای بزرگ اشتباهات مدهشی را انجام میدهند. اما جان مطلب در این است که: این اشتباهات در تطبیق و تحقق سیاستها و پالیسی ها است. اهداف استراتژیک بر اساس منافع ملی امریکا، که همان منافع بزرگترین کارپوریشن ها و انحصارات بزرگ و صنایع نظامی و نفتی و... است با سنجش های بسیار دقیق و همه جانبه توسط موسساتی با امکانات تحقیقاتی طراحی گردیده و بعد از عبور از دهلیز های ادارات استخبارات، پنتاگون و وزارت خارجه، در کاخ سفید رسمیت مییابد. واضح است که در تمام این مراحل، غولهای نفتی و کواپریشن های صنایع نظامی و تسلیحاتی در جریان تدوین اسناد از طریق "اولیگارشی اداری" که اکثراً نور چشمی های آنان میباشند قرار میگیرند.

بناءً طرح این گونه مسایل که گویا امریکا اشتباه کرده است و ... یا "عقلای کرام" افغانی تصور مینمایند که گویا راه درست را به امریکا نشان داده اند و... بسیار ساده لوحانه پنداشته میشود. استراتژیست های امریکا و انگلستان با مهارت راه را برای اهداف طویل المدت خویش هموار مینمایند. (حالت مشابه را میتوان در عدم مهار کردن تحریکات، کشتارها و جنایات حفیظ الله امین مطالعه کرد که سر انجام کار به مداخله نظامی شوروی کشانیده شد).

بعد از تهاجم نظامی امریکا بر افغانستان که در دهمین سال آن قرار داریم امریکا و انگلستان مصروف رهبری بحران و تعمیق و گسترش آن در افغانستان، پاکستان و به درجات متفاوت در سایر کشور های منطقه بوده اند. طرح این واقعیت بدان مفهوم نمیباشد که بسیاری از تغییرات در کشور طی این ده سال نادیده گرفته شود و یا اینکه منفی گرای صورت گیرد؛ اما متأسفانه واقعیت های تلخ از این قرار اند:

- عدم توجه به سیستم سازی و دولت سازی.

- عدم توجه به ایجاد قوای مسلح.

- تشدید بی سابقه بحران مشروعیت و بالنتیجه بحران اعتماد.

- تشدید بی سابقه اختلافات قومی، زبانی، سمتی و مذهبی.

- قوتمندی و اقتدار جنگ سالاران و سازماندهی مجدد طالبان. و ده ها مصیبت دیگر.

در این دهسال سیاست کجدار و مریز امریکا - انگلستان، مداخله گسترده پاکستان و دسایس ایران، ابعاد بحران را گسترش بی سابقه داده است.

برای اینکه خواننده عزیز تصور نمایند که این حقایق بخاطر ضدیت با امریکا بیان میگردد، از زبان خود امریکایی ها و یکی از برجسته ترین چهره های عرصه و پژوهش و افغانستان شناس معروف آن کشور نقل قول مینمایم: بارنت روبین

که در تکمیل اسناد بن و تهیه طرح قانون اساسی موجود نقش داشته و پیوسته در رفت و آمد به افغانستان میباشد؛ مینویسد: «... امریکا از ایجاد دولت مدرن و مشروع در افغانستان جلو گیری کرده است».

طی دو - سه سال اخیر امریکا و انگلستان آگاهانه "میلودی شکست و گریز" را سروده اند که باعث تقویت روحیه طالبان گردیده و پاکستان و ایران را به مداخله و دسیسه مصمم تر کرده است.

زمان بسرعت میگذرد، حاصل تمام این دهه و دستاورد حضور گسترده نظامی و اقتصادی این است که متأسفانه افغانستان در اسارت کامل قرار دارد:

- اسیر حرص و آز منافع سیطره جویانه جیو اکونومی (انرژی محور) امریکا و انگلستان.

- اسیر مافیای مواد مخدر و ده ها مافیای دیگر.

- اسیر جنگ سالاران و جنگباره گان و زورمندان.

- اسیر بازار فساد و فساد سالاران

- اسیر تاجران دین و دین فروشان.

- اسیر آفت قوم و زبان پرستی (که میلان به بیرون را تشدید مینماید).

- اسیر تفرقه و طاعون بی اتفافی.

- اسیر جهالت و بدویت قبیلوی.

(بی انصافی است اگر تمام مصائب خود را بر دوش امریکا و انگلستان بیندازیم و متوجه سهم خود نباشیم، اما قدر مسلم ان است که در افغانستان همیشه و بخصوص در این بیشتر از دهه اخیر نقش عامل بیرونی و خارجی عمده بوده و میباشد).

باری شاعر و شخصیت ملی و اجتماعی کشور ما عبدالرحمن پژواک گفته بود:

مرا ز ملک یاد میدهد امروز

که مردمان آن اسیر و مملکت آزاد است

اکنون به «پژواک» ثانی ضرورت داریم که از اسارت مردم ما و اسارت کشور داد بزند. اما کجاست حرف حقیقت؟ مثل

آنکه ما عادت کرده ایم که حقیقت را در مسلخ مصلحت از بین ببریم:

یک نعره مستانه در این شهر نشنیدیم

ویران شود این شهر که میخانه ندارد

طرح پروژه طالبان (خلق کردن طالبان):

در این ارتباط آنقدر رساله، مقاله، کتاب و اسناد انتشار یافته است که تلاش اضافی بخاطر اثبات این حقیقت که طالبان به اساس:

- اندیشه و طرح انگریزی

- سازماندهی پاکستانی

- پول سعودی

- رهبری پشت پرده امریکایی

ایجاد گردیده *4، از کفر ابلیس معروفتر است و تلاش بیشتر خرما بردن به بغداد است.

تعداد زیادی هموطنان کتابها، مقالات و ترجمه های بسیار سودمندی را ارائه کرده اند که بسیار قابل قدر و مفید میباشند.

قبل از افشاگریهای بینظیر بوتو که در فوق نقل گردید، ریچارد مکنیری مسئول بحش سرویس جهانی سی.ان.ان در تحلیل گفته های رابین رافائیل معاون وقت وزارت خارجه امریکا و یکی از مدافعین پروژه یونیکال و طالبان نوشت که: «چنین اظهاراتی فقط این باور فزاینده در افغانستان و خارج را تقویت کرد که ایالات متحده امریکا، بویژه سازمان سی.آی.ای ضمن تبانی با سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) بانی پیدایش و رشد طالبان بوده است... در سال (۱۹۹۴) یعنی زمان ظهور طالبان، امریکا نسبت به هویت و منشاء طالبان اظهار بی اطلاعی میکرد و کمک و پشتیبانی از طالبان را پنهان مینمود، موضوع که امروز مضحک بنظر میرسد.»

پایگاه تحقیقاتی انتی وار در امریکا، واشنگتن پُست و گزارش های کنگره امریکا افشا کرده اند که: ملیون ها دالر مالیه دهندگان امریکا، برای پروژه طالبان داده شده است. در امریکا، کانادا و اروپا محققین و پژوهشگران بسیار برجسته با نشر کتابها و مقالات متعددی مشت امریکا را در ایجاد پروژه طالبان باز کرده، اهداف و انگیزه های خاص آنرا در زمینه افشا نموده اند.

دلچسپ است که ژورنالیست معروف پاکستانی (احمد رشید) در زمره نخستین کسانی است که با نشر کتاب (طالبان، اسلام، نفت و آسیای میانه) توجه زیادی را به هیولای (یونیکال - طالبان) جلب کرد.

با تصرف کابل در ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۹۶ از جنگباره گان تنظیمی، یک بخش، "خواب های طلایی" کارمندان قصر سفید و وزارت خارجه که در راستای منافع یونیکال فعال بودند، برآورده گردید. مایکل بردل رئیس سابق دفتر سی.آی.ای در اسلام آباد، از اینکه طالبان به سرزمینی که پاکستان را به ترکمنستان وصل مینماید، مسلط گردیده اند؛ از خداوند شکر گزار بود.

حامیان دروغین حقوق بشر، در برابر جنایت نا بخشودنی طالبان در شهادت داکتر نجیب الله و برادرش و اعلام و انفاذ قوانین شریعت خاص قرون وسطائی (دیوبندی - وهابی) و دربند کشیدن رسمی زنان سکوت اختیار نمودند و تعهدات اخلاقی و حقوقی شان را زیر پا گذاشتند.

در فردای ورود طالبان به کابل خانم رابین رافائیل معاون وزیر خارجه از برقراری عاجل مناسبات با طالبان سخن گفت و نطق وزارت خارجه آنکشور موضع رسمی دولت خود را چنین بیان کرد: «ایالات متحده آمریکا در اقدامات طالبان برای تطبیق قوانین اسلامی چیزی قابل اعتراض مشاهده نمیکنند.»

اهداف و انگیزه اساسی در خلق طالبان:

هر دوره وسایل خاص خود را بکار دارد، در دوران جنگ سرد تنظیم های ایجاد شده جهادی در پاکستان و ایران بحیث وسایل جنگ سرد در تطبیق ستراتیژی امریکا بخاطر تبدیل کردن افغانستان به ویتنام اتحاد شوروی و همچنان بعد از صدور آنها به کابل، وظایف محوله شان را در جنگهای "نیابتی" و تحقق خوابهای ضیا الحق که "کابل باید بسوزد" انجام دادند.

در دوره جیواکونومی که بازی های جدید مرتبط به اهداف نوین ناشی از اقتضا آت مرحله بعد از جنگ سرد، مطرح گردید، ضرورت "وسایل جدید" نیز بمیان آمد. به این اساس چنانچه قبلاً نیز تذکار رفت پروژه طالبان به اساس اندیشه انگریزی، سازماندهی (آی.اس.آی)، پول سعودی، برهبری امریکا چنانچه گوست استیف کول در کتاب خویش مطرح کرده در راستای مصالح جیواکونومی امریکا - انگلستان ایجاد گردید.

پروژه طالبان باید مارش تاریخی بسوی آسیای میانه را زمینه سازی و تقرب به حوزه کسپین را مساعد و در مراحل بعدی بحیث وسیله فشار بر روسیه و چین مورد استفاده قرار گیرد، مهار و متزلزل کردن ایران در راستای همین پروژه طالبان مطرح میباشد.

مقدرات تاریخی افغانستان بعد از دوره جنگ سرد درست در ماحول همین جیوپولیتیک تعین میگردد و "قلب آسیا" که در قرون گذشته بحیث دروازه هندوستان مورد تهاجم قرار گرفت و قربانی داد، اکنون به حیث معبر ورودی به آسیای میانه به حیث عمده ترین نقطه در قاره «اورو-آسیا» مورد هجوم قرار گرفته و بحیث محل تقاطع، تصادم و امتزاج منافع رقبای "بازی بزرگ جدید" باید قربانی بدهد. بدینرو پروژه طالبان بحیث ابزار جیو اکونومیک (انرژی محور) در راستای منافع غولهای بزرگ نفت و گاز و کمک های وسیع پولی آنان (بریداس و یونیکال و کنسرسیوم مشترک دلتا برهبری خالد بن محفوظ) شکل یافته است.

دلچسپ خواهد بود که بدانیم که خالد بن محفوظ از زمره شرکای بوش کوچک محسوب میگردد که با هم فعالیت و معاملات و کمپنی مشترک داشته اند که اعتبار آن کمپنی توسط شریک سالم بن لادن برادر اوسامه بن لادن تدارک گردیده است.

از همان ابتدا آقایان زلمی خلیلزاد، حامد کرزی، عبدالسلام عظیمی (قاضی القضاة فعلی) و یکتعداد امریکایی های افغان الاصل که در این دهسال در اداره کابل حایز مقامات بلند بوده و میباشند در زمره معاش بگیران و "لابی" های یونیکال قرار دارند.

بر علاوه خلیلزاد، امریکایی های بسیار معروف و شناخته شده دیگرمانند داکتر کسینجر، داکتر بریژینسکی و ... از زمره معاش بگیران کمپنی های بزرگ نفتی میباشند. ذکر این مطالب بخاطر دارای اهمیت است تا ما بتوانیم به کان و کیف پالیسی جیو اکونومی مسلط بر مقدرات کشور خود آگاه باشیم.

زمانی که رهبری طالبان بعد از یازدهم سپتمبر بدون تلفات به پاکستان انتقال یافتند، یکتعداد از مهره های درشت آنان که حشر و مشر بیشتر با یونیکال داشتند مانند عبدالوکیل متوکل، عبدالسلام ضعیف، حکیم مجاهد و ... بحساب "حسن نیت" بازداشت و تحت مراقبت قرار گرفتند تا بعداً در معاملات جاری بحیث مهره های میانجی مورد استفاده قرار گیرند و در آینده شاید "قرعه فال زعامت دولتی" نیز به نام آنان زده شود.

در ختم این مبحث ذکر این واقعیت نیز حتمی بنظر میرسد که در تمام مراحل ایجاد طالبان، تا بستن موقت دوسیه آنان و ایجاد اداره انتقالی و موقت، لابی های یونیکال برهبری خلیلزاد و حامد کرزی در تبانی با استخبارات، پنتاگون و وزارت خارجه امریکا بسیار ماهرانه از شاه سابق و "جریان روم" بحیث روکش کار شان و وسیله سیاسی بهره برداری کرده اند؛ چنانچه در تمام مراحل پیشروی طالبان، اعلامیه های شاه سابق بدرقه راه آنان بود تا اذهان عامه را از درک و دسایس و اسرار پشت پرده منحرف نمایند.

خواننده عزیز بخوبی به یاد می آورد که چگونه همین لابیهای یونیکال که نام خدا درس خوانده و دارای القاب و رتب علمی نیز میباشند مذبحانه قلم و قدم میزدند تا این جریان قرون وسطایی دیوبندی و وهابی و تجاوز آشکار پاکستان را بومی و خوش نام جلوه بدهند.

عده از این آقایان در معرفی بلند پایه گان جهادی در اروپا و امریکا نیز متناسب به اقتضای آن مرحله، زیاد جانفشانی نموده اند. یعنی به هر دو رخ سکه بنیاد گرایان در چوکات وظایف محوله خدمات انجام داده اند.

امریکا و اهداف قبلی آن در جهت جابجا شدن دوامدار در افغانستان:

تجربه تمام کشورها و از جمله افغانستان ثابت ساخته که هیچگاه قدرت های بزرگ بشکل تصادفی و بخاطر اهداف آنی و موقتی لشکرکشی نمی نمایند. امریکا در راستای اهداف ستراتیژیک خود که در مرحله بعد از جنگ سرد بر جیواکونومی متکی است؛ افغانستان را در اشغال خود دارد و تا زمانی که از درون تضعیف نگردیده و به بحران عمیق فرو نرود و یا قدرتهای رقیب نیرومند وارد عرصه نگردیده و موانع جدی را ایجاد ننمایند، به اشکال و عناوین مختلف در منطقه حضور و سیطره خواهد داشت. بهتر است تائید استدلال خویش را از زبان خود بلند پایگان قصر سفید قوماندان عمومی عملیات نظامی امریکا در افغانستان در همان ماه اکتوبر Tomy Franks بشنویم: تامی فرانکس سال ۲۰۰۱ میلادی گفته بود: «...نیروهای امریکایی برای مدت طولانی در افغانستان مستقر خواهد شد». جنرال چهار ستاره کولین پاول وزیر خارجه امریکا در دوره اول "بوش کوچک" گفته بود: «... باید حضور نظامی تا قلب جنوب غرب آسیا ادامه و پایدار بماند تا به نفوذ وسیع سیاسی - اقتصادی در آن منطقه بیانجامد».

لوی درستیز قبلی امریکا ریچارد مایزر در همان زمانی که عهده دار این سمت بود گفت: «... امریکا در نظر دارد در افغانستان پایگاه نظامی بسازد». یکی از محققین از زبان بلند پایه گان قزاقستان نوشته است که: «.. هویدا است که ادامه جنگ در افغانستان بهانه است که امریکا میخواهد از آن طریق نفوذش را در منطقه تامین و استحکام بخشد».

زمینه سازیهای حقوقی برای حضور دوامدار نظامی:

مسئولین امریکایی و شرکای افغانستان شان بخاطر حضور دوامدار نظامی در عرصه های مختلف، منجمله در بخش حقوقی قبلاً زمینه سازی کرده اند. به سابقه موضوع مراجعه مینماییم: در قانون اساسی جاری که با جنجالهای زیاد تصویب گردید، بصورت آگاهانه و هدفمند چند مورد دارای اهمیت بسیار زیاد و اصولی را که در تمام قوانین اساسی قبلی افغانستان مسجل گردیده بود، حذف کردند. در حالی که در مجموع سیستم قانون گذاری و از جمله در تهیه و تسوید قوانین اساسی گذشته افغانستان نیز رعایت گردیده بود که عناصر بسیار مثبت و دارای اهمیت اصولی، بخصوص مسایل که با احوال جدید مطابقت و مشابهت میداشته باشد، باید در قانون جدید تسجیل و تداوم یابند.

متأسفانه بر اساس سنجش صاحب‌نظران پشت پرده در طرح و تسوید قانون اساسی بعد از اشغال کشور توسط امریکا دو- سه ماده قانون اساسی قبلی که دارای روح ملی و تضمین‌کننده استقلال و حاکمیت ملی بودند حذف گردیده و لویه جرگه را مصروف مسائل قومی و زبانی ساخته و به اصطلاح وطنی در زیر ریش شان خر سوار به هدف خویش رسیدند.

ماده سوم قانون اساسی که در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) به تصویب لویه جرگه و توشیح داکتر نجیب‌الله رسیده بود؛ حکم میکرد: «جمهوری افغانستان کشور غیر منسلک بوده، در پیمان‌های نظامی شامل نمیشود و تأسیس پایگاه‌های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمی‌دهد».

همچنان در ماده سی و پنجم آن حکم ذیل وجود داشت: «هیچ یک از اتباع جمهوری افغانستان، به دولت خارجی تسلیم داده نمیشود».

واضح است که طراحان اصلی، موارد مندرج ماده سوم قانون اساسی قبلی را برای رسیدن به اهداف بعدی آگاهانه در طرح جدید نه‌گنجانیدند که بیانگر نیات و اهداف قبلی و اصلی امریکا در تأسیس پایگاه نظامی دائمی می‌باشد. جالب اینجاست که در صلاحیت‌های رئیس‌جمهور مندرج ماده ۶۴ قانون اساسی، ارسال قوای مسلح به خارج از کشور نیز در بند ششم آن مسجل گردیده است.

همچنان حکم قاطع ماده سی و پنجم قانون اساسی قبلی را با حواله به رویه بالمثل با روح ضعیف در ماده بیست و هشتم قانون اساسی جدید گنجانیده‌اند. (در عمل طی ده سال گذشته، متأسفانه ده‌ها هموطن بی‌گناه بنام طالب و القاعده به دولت امریکا دست بسته تسلیم داده شده‌اند و حتی یک موردی وجود ندارد که یک امریکایی که مرتکب جرم در افغانستان شده؛ به سیستم عدلی و قضایی کشور ما سپرده شده باشد. همچنان موجودیت زندانهای مخفی و مخوف امریکا در افغانستان نتنها برهان بر نبود حاکمیت ملی دولت است بلکه نقض خشن حقوق بشر در آن مایه شرمساری مدافعین دروغین حقوق بشر است.)

انگیزه و اهداف امریکا در تهاجم نظامی بر افغانستان:

اکنون که ما در دهمین سال حضور نظامیان امریکا در افغانستان می‌باشیم؛ شاید خوشبخت‌ترین افراد نیز متیقن شده باشند که هدف تهاجم نظامی امریکا، نتنها سرکوب طالبان و القاعده نبوده و نیست، بلکه برعکس آنان اجزا و عناصر متشکله رسیدن به "اهداف بزرگ" بوده و هستند.

پس هدف اساسی در کجا است؟

هدف اساسی را باید در تداوم روح بازی بزرگ، در مرحله بعد از "جنگ سرد" یعنی مرحله جیواکونومی یا بازی بزرگ جیواکونومی جستجو کرد.

هانس گرونگر در کتاب خویش تحت عنوان (خون در برابر تیل) مینویسد: «... تا زمان که اقتصاد جهان وابسته به نفت است، تا آن زمان دلایل برای جنگ، نیز نفت خواهد بود». دلچسپ است که روزنامه های معتبر و معروف واشنگتن پست و نیویارک تایمز بحیث امپراطوری مطبوعاتی که میتوانند بحساب مراکز سیاست سنج امریکا قلمداد شوند حوادث یازدهم سپتامبر و پیامد های آن، "جنگ با تروریسم" را از کارنامه های (کارلایل کارپوریشن) ارزیابی نموده اند که بخش عمده صنایع نظامی را تهیه و در روابط تنگاتنگ با خانواده بوش و بن لادن قرار دارند.

بدینترتیب، حوادث دهه اخیر قرن گذشته در افغانستان و به تعقیب آن هجوم نظامی امریکا، تعمیق بحران و گسترش آن در منطقه، تحقق همان اهداف سیاست خارجی امریکا است که بر اساس جیواکونومیک (انرژی محور) تنظیم گردیده و عرب و عجم و القاعده و طالب و تنظیم سالاران و فساد سالاران و انجوسالاران وسایل و ابزار تحقق همان سیاست محسوب میگردند که هر کدام در محل و موقع آن مورد استفاده قرار میگیرند.

دوران جنگ سرد (1945-1991):

بسیاری از محققین «پوتسدام» را آغاز جنگ سرد میپندارند که با سقوط اتحاد شوروی پایان مییابد.

در آن دوره در راستای جیوپولوتیسم و اهداف امریکا - انگلیستان بحیث رهبران سیستم سرمایه داری بین المللی، ابر قدرت اتحاد شوروی بحیث "حریف و دشمن" اصلی اعلام گردید و بالطبع در بعد ایدئولوژیک کمونیسم بحیث "خطر" و "دشمن" قلم داد گردید.

طی سالهای آغاز و تشدید جنگ سرد در ابعاد مختلف بخاطر تسخیر ساحات نفوذ، تشدید مسابقات تسلیحاتی و گسترش "ساحه نفوذ" نظامی تلاش های گسترده انجام یافت و تقریباً در تمام نقاط جهان سلسله پایگاه های نظامی امریکا ایجاد گردید. به اساس دوکتورین "کمر بند نظامی" بدور اتحاد شوروی، کشور های مسلمان همسرحد و همجوار آن مانند ترکیه، ایران، عراق و پاکستان در مدار پیمانهای نظامی امریکا - انگلستان قرار گرفتند. در مرحله بعدی تداوم جنگ سرد و انکشاف تکنولوژی نظامی و ساخت راکت های دوربرد که مجهز با سرگلوله های هستوی بودند؛ طرح "کمر بند نظامی" را بی اثر ساخت. بدینرو عوض آن طرح "کمر بند سبز" بدور اتحاد شوروی مطرح گردید.

در آن زمان روی تأثیر گذاری بر شصت ملیون مسلمان جمهوریت های آسیای میانه و قفقاز اتحاد شوروی، محاسبه و سرمایه گذاری میگردید، به همین منظور شورش ها و جنبش های اسلامی (اسلام سیاسی بنیادگرا) تشویق، ایجاد و

سازماندهی گردید و پسوند "اسلامی" با نامهای رسمی دولتهای همجوار اتحاد شوروی، پاکستان و ایران ایزاد گردید. بدینترتیب بزرگترین تحقیر بر تاریخ بیشتر از یکهزار سال سابقه اسلامی در این کشورها وارد شد که گویا قبلاً این کشورها تا حال اسلامی نبوده اند).

سقوط اتحاد شوروی و پایان "جنگ سرد"

بعضاً استدلال میگردد که جنگ سرد پایان نیافته و دوام دارد که میتوان منطق آنرا قویاً درک کرد، زیرا همان اعمال به اشکال دیگری آن تداوم یافته است.

در این نبشته بر اساس تقسیم "رسمی" مراحل مختلف عناوین تنظیم گردیده تا خواننده عزیز ماهیت و جوهر مراحل مختلف و اسباب و وسایل آنرا در تقسیم معادلات قدرت جهانی بصورت مشخص مطالعه نمایند.

سقوط اتحاد شوروی و ختم جنگ سرد رافعه ستراتیژیک جهان را بنفع امریکا تغییر داد، شاید با همین درک، ولادیمیر پوتین هنگام که رئیس جمهوری روسیه بود؛ طی صحبت در آلمان ابراز داشت که: «سقوط اتحاد شوروی یک فاجعه جیوپولیتیک بود». ایالات متحده امریکا همانند دوران ختم جنگ دوم جهانی در این دوره نیز (جنگ سوم جهانی که بدون فیر مرمی انجام یافت) خوش شانس بود، این بار کاملاً یکه تاز و بحیث یگانه ابر قدرت جهان شناخته شد؛ عنوان که بالذات بزرگترین امتیاز تاریخی و ستراتیژیک برای آنکشور محسوب میگردد.

امریکا ببرکت این امتیاز دارای صلاحیت های وسیع در موسسه ملل متحد، سازمان نظامی - سیاسی ناتو، سازمان تجارت جهانی و سایر مراجع بین المللی گردید و برای کمتر از یک دهه توانست روسیه و یکتعداد کشور های دیگر را در خدمت اهداف خویش قرار دهد. در این مدت امریکا تلاش کرد تا از میراث امپراطوری اتحاد شوروی، قالبین پنجاه پارچه بوجود آورد تا بر هر پارچه آن آسانتر مسلط باشد. در این دوره است (یک دهه بعد از ختم جنگ سرد) که امریکا بحیث یگانه ابر قدرت جهانی (با قوی ترین عضلات باز و حد اقل اخلاق) بدون تشویش و دغدغه، تعهدات بین المللی، پرنسیپ های قبول شده حقوق بین المللی و ارزشهای اخلاقی در روابط بین المللی را بصورت خشن بخاطر منافع آزمندانه جیواکونومی (انرژی محور) خود زیر پا میگذارد.

تعریف مراحل بعد از جنگ سرد:

هر گاه قرار باشد تعریفی از این مرحله ارائه گردد گویا ترین تعریف ارائه شده توسط تعداد زیاد پژوهشگران این عرصه همانا " مرحله جیواکونومی - انرژی محور" میباشد که میتواند اهداف جیواکونومی و جیواکونومیکی جهانی را در مرحله بعد از ختم جنگ سرد احتوا نماید. عمده ترین اهداف سیاست خارجی امریکا ناشی از جیواکونومی میتواند چنین مشخص شود:

- تسلط بر ساحات دارای منافع حیاتی (ازلحاظ انرژی و جیواکونومی)

- تداوم تسلط بر خلیج فارس و تسلط کامل بر حوزه کارائیب و ایجاد تسلط بر آسیای میانه و حوزه کسپین.

باری یکی از طراحان استراتژی امریکا گفته بود: « بازی قرن بیست را قدرتی برد که خلیج فارس را در اختیار داشت و بازی قرن بیست و یک را قدرتی میبرد که برعلاوه خلیج فارس بر منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه و حوزه کسپین مسلط باشد و تسلط بر آن به مفهوم سیطره بر تمام جهان است.».

بدینترتیب نقشه های جیواکونومیک بر اساس "ساحات انرژی" تدوین گردیده که در آن اهمیت بزرگ آسیای میانه و حوزه کسپین مشخص گردیده است؛ جای که تنها ترکمنستان به تنهایی (۲۱۰۰۰) میلیارد متر مکعب گاز در اختیار دارد.

در این جا است که میتوان از اهمیت استثنایی افغانستان بحیث "معبور ورودی به آسیای میانه" بخوبی آگاه گردید که "قرعه فال" تصادفی و یا بخاطر گل روی اسامه و ملا عمر بنام افغانستان نخورده است. کشور که در قرن گذشته به حساب "درورودی هندوستان" مورد توجه قرار گرفت، مورد تهاجم و تجاوز نظامی قرار داده شد و زجر کشید، قربانی داد و در "بازی بزرگ" حدود جغرافیایی آن محدود و محاط به خشکه گردید، در قرن بیست و یک با حلول روح همان بازی بزرگ در جدول های جیواکونومی جاری بار دیگر مورد هجوم نظامی قرار گرفته و در اشغال امریکا قرار دارد.

طاوس ز نقش پر خود دام بدوش است

بیدل چه عجب، گر ز هنر در قفس رفتم

ختم قسمت اول

Mir-sadat@hotmail.com /004527294949